

مثنویات

به یاد وطن

نامه و پیغام و کلامی رسید
خاطر ناشاد مرا کرد شاد
خاطر غمناک مرا شاد کرد
دور ز تو زندگی‌ام مشکل است
داد ز ایران عزیزم نوید
راز من و عشق مرا محرم است
روشنی دیده‌ی بیدار من
باز در قول و غزل بازکن
چنگ بر آن چنگ به آهنگ زن
ترک بیات آور و ماهور خوان
فکر وطن کی رود از هوش من
گوی سخن از وطنم از وطن
ای وطن! ای مهبط دلدادگان
ای ز تو آگاهی و دانایی ام
وی ز تو شادابی و سرمستی ام
شاعری و طبع روان داده ای
وی ز تو رادی و جوان مردی ام
ای وطن ای از تو مرا فر و شأن
خالق شهنامه ی با فر و کوس
زادگه مولوی و بوسعیید
وز تو در آفاق گرامی شدند
پخته شده در تو بسی خام‌ها
خانه ی عطار و بهار و امید
خاستگه عسجدی و انوری
موهبت شعر و شعور منی
دور ز تو مرغ دل و جان من
می‌کندم از غم هستی رها
مهر وطن می‌دهدم بال و پر
ای ز تو آزادی‌ام و شادی‌ام
من همه زان تو و تو زان من
کندن دل از تو مرا مشکل است
چشم حسودان و بدان کور باد

از وطنم پیک و پیامی رسید
مادر من چون که به من نامه داد
مادر خوبم چو ز من یاد کرد
مادر من! مهر توام در دل است
نامه‌ی تو پیک نشاط و امید
عشق وطن، زخم مرا مرهم است
ای فلکی نور شب تار من
باز ز سحر سخن اعجاز کن
باز بر آن چنگ کهن چنگ زن
گاه ز شهناز و گه از شور خوان
حبّ وطن نیست فراموش من
هر نفسی دم بزنم از وطن
مولد من، موطن آزادگان
زادگه پاک اهـورایی ام
ای ز تو جان و تن ام و هستی ام
ای که مرا تاب و توان داده ای
ای نفست گرم که پروردی ام
زادگه کورش و نوشیروان
زادگه و خوابگه پیر توس
موطن فردوسی گرد آفرید
سعدی و حافظ ز تو نامی شدند
ای وطن! ای موطن خیام‌ها
خانقه شمس حق و بایزید
زادگه فرخی و عنصری
ای وطن! اسباب غرور منی
دور ز تو مرغ دل و جان من
مژده دهد از وطنم گر صبا
جوجه‌ی وامانده ز مامم اگر
میهن من خانه‌ی اجدادی‌ام
مسکن یاران و عزیزان من
در تو مرا چون حق آب و گل است
دشمن ریمن ز وطن دور باد